

به یاد شادروان استاد سعید نفیسی
استاد تاریخ تصوف دانشگاه تهران

(سماع در تصوف)

از : دکتر اسماعیل حاکمی

قسمت اعظم ادبیات ایران را « ادب صوفیه » تشکیل می‌دهد . عالیترین و لطیف‌ترین مضامین از احساسات رقیق عاشقانه گرفته تا اندرزهای سودمند اخلاقی و اجتماعی در اقوال و اشعار صوفیه یافت می‌شود . اصلاً تصوف یک نوع روش زندگی است که محبت خدا و شناخت حقیقت ارکان اصلی آن را تشکیل می‌دهد . بنابراین از جهتی با مذهب و از سویی با هدف فلسفه ارتباط دارد . خدا به چشم مسلمانان قشری قهار و سریع الحساب و شدید العقاب است ولی خدای صوفیه عطا بخش و خطا-پوش و مهربان و دوست صوفی است باری معرفت عارف علم نیست حالت است و چون این احوال تکرار شوند عارف آنها را باز می‌شناسد و از تکرار مستمر آنها خاطر عارف هر دفعه از آن معانی سرشارتر و غنی‌تر می‌شود . به عقیده « ویلیام جیمس » ظهور این احوال بهانه خاصی نمی‌خواهد و وقتی خاطری آماده قبول چنین احوالی است همه چیز ممکن است آن احوال را برانگیزد . عارف این تجارب را بمدد الفاظ و کنایات خویش بیان می‌دارد .

ترویج و تقویت فکر مساوات افراد بشر که شعار اسلام است یکی از آثار نیک تصوف است. در خانقاهها و مجالس سماع فقیر و غنی بی تفاوت و امتیازی کنار هم می‌نشسته‌اند و بزرگان صوفیه در این مسأله تعمد داشته‌اند. یکی دیگر از آثار نیک و خدمات ارزنده صوفیان حفظ نشانه‌های تمدن کهن ایرانی در مسائل مربوط به زیبایی و زیباپسندی است مثلاً با تزئین محراب‌ها و آب‌طلاکاری قرآن‌ها و آراستن خانقاهها و نظایر این امور نقاشی را احیاء کردند و موسیقی و رقص را هم بعنوان سماع و وجدی که بخاطر خداست بی‌آنکه فتنه‌ای برپا شود رواج دادند. ما در این مقاله در بخش «علل توجه صوفیه به سماع» هدف‌های مشایخ بزرگ صوفیه را از تشکیل مجالس سماع بشرح ذکر خواهیم کرد. در این شماره به ترتیب به تعریف سماع و وجد، تاریخچه پیدایش آن، حرکات بدنی و رقص و خرقة دریدن اشاره خواهیم کرد؛

سماع

(تعریف سماع، وجد، حرکات بدنی و رقص و خرقة دریدن، آداب و احکام سماع و پاره‌ای نکات دیگر).
 تعریف: مؤلف غیاث اللغات آرد:
 «سماع بفتح شنیدن و بمعنی رقص و سرور و وجد مجاز است (از لطایف و بهار عجم) و در منتخب و صراح بفتح بمعنی شنودن و در مدار بفتح شنیدن سرود. و در سروری بالفتح بمعنی سرود و صاحب کشف نوشته که بفتح مطلق شنیدن و بکسر اول در فارسی سرود و نغمه آمده است.»

بیت:

ببین که رقص کنان می‌رود بناله چنگ کسی که رقص^۱ نفرمود و استماع سماع^۲ در لغت نامه دهخدا آمده است:

«غناء سرود» مذهب الاسماء، «السامی فی الاسامی» آواز خوش که طرب- انگیزد، سرود. «منتهی الارب»، نغمه و سرود خوانی «غیاث اللغات»، «آندراج».

۱ - در دیوان چاپ قزوینی (رخصه) آمده است.

۲ - غیاث اللغات، جلد اول، چاپ تهران، ص ۵۶۷

آواز خوش طرب انگیز و قیاس در آن ضم غین یعنی غناء (مغ) است چه آن بصورت دلالت می‌کند و غناء بمعنی تغنی و آوازخوانی است و آن در صورتی تحقق می‌پذیرد که الحانش از شعر و همراه با کفزدن باشد و این نوعی بازی است «اقرب الموارد» در رسائل اخوان الصفاء آمده: ان الموسیقی هی الغناء والغناء هو الحان مؤلفة - انتهى - اغنیه ا. ی. ی سماع (س).

غنائیسست خوش چون گل نخلبندان که از زخم خارش عنائی نیابی^۱ (خاقانی)

صاحب قاموس گوید: «الغناء ككساء من الصوت ما طرب به والتطريب والا طراب كالطرب والتغنی»^۲.

در فرهنگ مصطلحات عرفا آمده^۳:

«سماع آوازی است که حال شنونده را منقلب گرداند همان صوت با ترجیع

است»^۴.

نظراً حالت جذبه و اشراق و از خویش شدن رفتن و فنا امر غیر ارادی است که اختیار عارف تأثیری در ظهور آن ندارد ولی بزرگان صوفیه از همان دوره‌های قدیم باین نکته پی‌بردند که علاوه بر استعداد صوفی و علل مقدماتی که او را برای منجذب شدن قابل می‌ازد وسائل عملی دیگری که با اختیار و اراده سالک است نیز برای ظهور حال فنا مؤثر است بلکه برای پیداشدن «حال» و «وجد» عامل بسیار قوی محسوب است از جمله موسیقی و آواز خواندن و رقص که همه آنها تحت عنوان (سماع) در می‌آید^۴.

لغویین و فقها را در معنی غنا (= سماع) اختلاف است. در «مصباح اللغه»

مذکور است که: الغناء الصوت و از بعضی نقل شده که گفته‌اند: مدالصوت.

خلاصه از مباحثات اهل لغت سه معنی از برای غنا مفهوم می‌شود:

۱ - لغت‌نامه. شماره ۷۴ (غلیان - غیهم).

۲ - نقل از طرائق الحقائق.

۳ - تألیف آقای دکتر سید جعفر سجادی ص ۲۲۵.

* - نیز به سایر فرهنگها رجوع شود.

۴ - تاریخ تصوف دکتر غنی ج ۲ ص ۳۸۸.

یکی مطلق آواز و یکی مطلق بلند کشیدن آواز طرب انگیز و چون به نظر دقت ملاحظه شود مقصود همه یکی است که همان خوانندگی متعارف است زیرا که مطلق صوت غیر از غناست که کیفیت مخصوص باشد. پس مرادشان از تفسیر به صوت یا مد همان ترجمه فارسی غناست که سرود بر وزن درود باشد یعنی خوانندگی و شکی نیست که خواندن غیر از خوانندگی است و عبارت فقها هم اگرچه به ظاهر مختلف می نماید ولی بعد از تأمل ظاهر می شود که مقصود معنی عرفی غنا است زیرا که مطلق فریاد و آواز که غنا نیست مگر با ترجیع که حرکت دادن آواز باشد در کلو و مقتضی ترجیع و تردید صوت و اطراب است. یعنی از شأن آن نحو تحریک و تحریر آنست که کیفیتی حاصل بشود برای مستمع یا معنی خواه آن صوت را در کلمات قرآنی یا ادعیه و مرثی اظهاری نماید یا در گفته «بن زبیری» و «یزید» ؛ خواه قرین باشد با آلات نوازندگی مثل تار و سه تار و عود و نای و کمانچه و شیپور و دف و دایره و طنبور یا نباشد ؛ خواننده کور باشد یا کر ، فرنگی باشد یا هندو و مسلمان باشد یا یهود عروسی باشد یا عزا ؛ صدا را نامحرم بشنود یا نشنود و بعد از احاطه و تأمل نمودن و تعمق نظر در کلام لغویین در معنی غنا ظاهر می شود که صوت حسن غنا است. بر کسی پوشیده نیست که اهل هر مملکتی لهجه مخصوصی دارند مثلاً اهل حجاز با اهل هند و عراق و آذربایجان و فرنگستان تفاوت بسیار دارند از یکدیگر در سرود و خوانندگی ؛ و علمای حکمت به اعتبار تناسب آوازا با یکدیگر و کمیت زمان و حرکات و سکناات که در میان آوازا افتد آن را علم موسیقی نامیده اند و یکی از اصول چهارگانه علم ریاضی شمرده اند. و معین است تا ملاحظه این تناسب و حرکات و سکناات نشود صوت حسن نگویند و محصل کلام آنکه صوت حسن غناست و آنچه از ادله منع از غنا ظاهر می شود حرکت صوت مرجع فیه است بر سبیل لهُو ...^۱

سماع که بطور کلی در نظر متشرعین و فقها مذموم است و گناه شمرده می شود نزد اکثر بزرگان صوفیه از راههای مهم وصول به حالت وجد شمرده می شود باین معنی که گفته اند ؛ سماع حالتی در قلب ایجاد می کند که وجد نامیده می شود و این وجد حرکات بدنی بوجود می آورد که اگر حرکات غیر موزونی باشد «اضطراب» و اگر حرکات موزونی باشد کفزدن و رقص است.

۱ - طرائق الحقائق، چاپ تهران ، ص ۲۳۹ .

همانطور که عارف از راه چشم به جلال و عظمت خدا پی می برد و از راه جمع کردن فکر و ذکر دائم به خدا انس می گیرد و بقول جامی :

بس که در قلب فکار و چشم بیمارم تویی هر چه پیدا میشود از دور پندارم تویی
از راه گوش نیز ممکن است بطوری مجذوب به خدا شود که در هر نعمه موزونی
حمد و ثنای الهی را بشنود .

البته باید این نکته را در نظر داشت که صوفی طبعاً اهل دل و احساسات است و به حکم تمایلات فطری سروکارش با عواطف لطیفه و تخیلات زیباست و اگر چنین نبود براه سیر و سلوک نمی افتاد . بنابراین واضح است که مذاق جانش تا چه اندازه از شنیدن آواز خوش و نغمه دلکش متلذذ می شود .

برای صوفی که مقهور احساسات و عواطف است و عاطفه زیبایی الوان و موزونیت اشکال و توافقی نعمات کافی است که در عالم معانی مجال وسیعی بدست آورده
زعام خیال را رها کند و از زیباییهای معنوی لذت ببرد . . .

بعقیده صوفی هر موجودی به زبان سر خود حمد می سراید فقط باید گوش دل شنوا باشد تا از هر ذره ای سرود آسمانی بشنود بقول حاج ملاهادی حکیم سبزواری
متخلص به « اسرار » :

موسی نیست که دعوی انا الحق شنود

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

گوش اسرار شنو نیست و گرنه در اسرار موم انانی و مطالعات فریگی
برش از عالم معنی خبری نیست که نیست

بنابراین برای اهل دل و آنهایی که موسی وار گوش اسرار شنو دارند آواز خداوند از هر چیزی بلند است و از هر ذره ای بانگ آسمانی می شنوند و احساس حال و شوق و جذبه و وجد می کنند خواه بانگ مؤذن باشد و خواه فریاد راهگذر خواه ترتیل قرآن باشد و خواه نغمه چنگ و رباب ، وزش باد یا فریاد حیوان ، ریزش آب باشد یا نغمه مرغان چمن .

به ذکرش هر چه بینی در خروش است .

اعتدال و صفای نفس یکی از وسائل مهم کمال است و چون موسیقی صیقل روح است و نفس را رقیق و لطیف می کند مقوی شور و شوق و طلب سالک صادق است با استثنای بعضی از فرق ظاهر بین و خشک صوفیه که سلوک را عبارت از پیروی

از ظواهر شرع دانسته وغالباً از همان ظواهر خارج نمی‌شوند غالب صوفیه سماع را ممدوح شمرده‌اند .

فیثاغورث و افلاطون می‌گفته‌اند که تأثیر موسیقی و نعمات موزون در انسان از آن جهت است که یادگارهای خوش موزون حرکات آسمان را که در عالم ذر و عالم قبل از تولد می‌شنیده و بآن معتاد بوده‌ایم در روح ما بر می‌انگیزاند باین معنی که قبل از آنکه روح ما از خداوند جدا شود نعمات آسمانی می‌شنیده و بآن مأنوس بوده‌ایم و موسیقی بواسطه آنکه آن یادگارهای گذشته را بیدار می‌کند ما را بوجد می‌آورد و همین عقیده است که در گفته‌های عرفا مخصوصاً اشعار آنها دیده میشود از جمله مولانا جلال‌الدین رومی در مجلد چهارم مثنوی در سبب هجرت ابراهیم ادهم و ترك ملك خراسان ، می‌گوید ،

| | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| ليك بد مقصودش از بانگ رباب | همچو مشتاقان خیال آن خطاب |
| نالۀ سرنا و تهدید دهل | چیزکی ماند بدان ناقور کل |
| پس حکیمان گفته‌اند این لحنها | از دوار چرخ بگرفتیم ما |
| بانگ‌گردشهای چرخ است اینکه خلق | می‌سرایندش بطنبور و بحلق |
| مؤمنان گویند کافار بهشت | نغز گردانید هر آواز زشت |
| ما همه اجزای آدم بوده‌ایم | در بهشت آن لحنها بشنوده‌ایم |
| گر چه بر ما ریخت آب و گل شکی | یادمان آید از آنها اندکی |
| ليك چون آمیخت با خاك كرب | کی دهد این زیر و این بم آن طرب |
| آب چون آمیخت با بول و کمیز طالع | گشت ز آمیزش مزاجش تلخ و تیز |
| چیزکی از آب هستش در نهاد | بول گیرش آخر آتش کش فتاد |
| گر نجس شد آب این طبعش بماند | کانش غم را بطبع خود نشاند |
| پس غذای عاشقان آمد سماع | که در او باشد خیال اجتماع |
| قوتی گیرد خیالات ضمیر | بلکه صورت گردد از بانگ صغیر |
| آتش عشق از نوها گشت تیز | آن چنانکه آتش آن جوز ریز |

بعد مولانا رومی « حکایت آن مرد تشنه که از سر جوز بن در آب می‌ریخت که در کوه بود و در لب نمی‌رسید تا بافتادن جوز بانگ آب بشنود و او را چون سماع آب بانگ در طرب می‌آورد » آورده و در ضمن حکایت بمدح شاگرد خود حسام‌الدین چلبی پرداخته می‌گوید :

همچنین مقصود من زین مثنوی ای ضیاءالحق حسام‌الدین تویی

مثنوی اندر فروع و در اصول
 در قبول تست عز و مقبلی
 قصدم از الفاظ او راز تو است
 قصدم از انشاش آواز تو است
 پیش من آوازت آواز خداست
 عاشق از معشوق حاشا کی جداست
 اتصالی بی تکلیف بی قیاس
 هست رب الناس را با جان ناس

حاصل آنکه صوفیه سماع را آرام دل عاشق و غذای جان و دوی درد سالک می‌شمرند و معتقدند که ترانه دلنواز رباب و بانگ جانسوز نی سبب جمعیت حال و آرامش روح عارف است و آواز خوش و ترانه موزون نشانه ایست از عالم ارواح و بیکی است که از عالم قدس مژده آسمانی می‌رساند .

شیخ سعدالدین حموی از اصحاب شیخ نجم‌الدین کبری و مصاحبین محیی‌الدین ابن‌العربی و صدرالدین قونوی و یکی از بزرگان عرفای قرن هفتم می‌گوید :

دل وقت سماع بوی دلدار برد جان را بسراپرده اسرار برد
 این زمزمه مرکبی است مرروح ترا بردارد و خوش بهالم یار برد
 شیخ عطار در تذکرة الاولیاء در شرح حال عرفا گفته‌های هر یک را راجع بسماع ذکر می‌کند که بعضی از آنها را در این جا نقل می‌کنیم .

ذوالنون مصری : گفته ، « سماع وارد حق است که دلها بدو برانگیزد و بر طلب وی حریص کند هر که آنرا بحق شنود بحق راه یابد و هر که بنفس شنود در زندگه افتد » ۲ .

از شبلی پرسیدند در باب سماع گفت : « ظاهرش فتنه و باطنش عبرت است » ۳ .
 سری سقطی می‌گفت : « قلوب اهل محبت در وقت سماع در طرب آید و قلوب توبه کاران در خوف به حرکت آید و آتش قلوب مشتاقان در زبانه زدن آید . مثل سماع همچو باران است که چون بر زمین طیب رسد زمین سبز و خرم گردد . سماع نیز

۱ - تاریخ تصوف دکتر غنی جلد دوم صفحه ۳۹۲ .

۲ - تذکرة الاولیاء شیخ عطار جلد اول صفحه ۱۲۹ (نقل از تاریخ تصوف دکتر غنی) اوراد الاحباب و فصوص الآداب (بنقل تاریخ ادبیات آقای دکتر صفا جلد سوم ص ۱۹۴) .

۳ - الرسالة القشیریه ص ۱۵۴ - اللمع ... ص ۲۷۲ .

چون به دل‌های پاکیزه صافیه زاکیه رسد فوایدی که در وی مکنون و مستور باشد به‌ظهور آید^۱.

در گفته‌های صوفیه آمده است که سماع لطیفه ایست برای اهل معرفت^۲. همچنین از گفته‌های صوفیه است که سماع برقهایی است که می‌درخشد و سپس به خاموشی می‌گراید و انواری است که آشکار می‌گردد و آنکاه پنهان می‌شود. چه نیکوست اگر لحظه‌ای با صاحب سماع باقی بماند^۳.

از ابوسلیمان دارانی سؤال شد از سماع، گفت: «هر قلبی آواز خوش را دوست دارد و آواز خوش دل‌های نازک و بیمار را بهبود بخشد همان‌طور که کودکان را با آواز خوش آرام سازند و در خواب کنند»^۴.

ابوالمفاخر با خرزى پسر و جانشین سیف باخرزی درباره سماع چنین نوشته است: خاصیت سماع آنست که هر چیزی که در آن وجود منظوم باشد از خوف و رجا و سرور و حزن و شوق و محبت آن را گاهی در صورت طرب و گاهی در صورت گریه از دل بیرون آرد و ظاهر کند و گفته‌اند هر عضوی را در سماع حظی است و به هر نوعی در مرد تصرف کند؛ گاهی بگریاند و گاهی به فریاد آرد و گاهی در دست‌زدن آرد و گاهی در رقص آرد و گاهی بیهوشی آرد... و گفته‌اند که سماع آتش‌زنی است از سلطان حق و آتش او در نیفتد الا کسی را که دل او به محبت و نفس او در مجاهده سوخته باشد...^۵

ابو ابراهیم بن اسماعیل بخاری^۶ در شرح تعرف گوید^۷:

۱ - نقل از تاریخ ادبیات در ایران تألیف آقای دکتر صفا ج ۳ ص ۱۹۴

(اوراد الاحباب ...) رجال جامع علوم انسانی

۲ - الرسالة القشیریه ص ۱۵۴ .

۳ - ایضاً همان کتاب ص ۱۵۷ .

۴ - الرسالة ... ص ۱۵۷ - اللمع ص ۲۶۹ .

۵ - اوراد الاحباب و فصوص الآداب (بنقل از جلد سوم تاریخ ادبیات آقای

دکتر صفا ص ۱۹۴) .

۶ - (متوفی ۴۳۴) (نقل از فرهنگ اشعار حافظ، آقای دکتر رجائی،

ج ۱ ص ۱۰۴) .

۷ - شرح تعرف، جلد چهارم، چاپ لکنه صفحہ ۲۰۱ .

« سماع چون در گوش افتد پنهانیهای سر را بجنباند و برانگیزد و یکی بجنبش آید از عجز صفت خویش که طاقت کشیدن آن بار ندارد و یکی متمکن باشد بقوت حال که آن بار را بکشد .

اصل این سخن آنست که هر کرا در سر حالی نیست باحق که بر آن حال سماع کند سماع کردن برو حرام است . سماع آن کسانی که حال باطن ندارند نفسانی باشد و معلول باشد و مستمعی که بنفس و علت سماع کند اگر از نفس و علت خویش خبر دارد فاسقی تمام باشد و اگر از نفس و علت خبر ندارد و آن سماع را بمشاهده بردارد زندیقی تمام باشد ابلیس او را از براه برده است . وسواس شیطان را الهام ملک می پندارد و هوا جس نفس را خاطر حق می داند و هر کرا صفت این باشد زندیق باشد . باز چون او را اندر سر وقتی باشد باحق درست و حالی باشد راست سماع از سر وقت و حال خویش کند آن سماع سر او را بجنباند و وقت او را قوت پدید آرد . آنکه صفت این کس بر دو گونه باشد یا ضعیف باشد بجنبش آمد آن تواجد وی از ضعف وقت باشد . چون کسی که طاقت زخم ندارد بنالد باز کسی که حال وی در وقت وی قویتر باشد آن بار بکشد و بجنبد چون کسی که طاقت زخم بدارد و ننالد و این متمارف است میان خلق که کسی بقوت بود بیک قفا بنالد و دیگری بهزار تازیانه ننالد و آم نکند چنانکه بظاهر متفاوت اند بباطن نیز متفاوت »

همچنین ذوالنون گفته است : « صدای خوش دل را بجستجوی خدا برمی - انگیزاند و وسیله ای برای ادراک حقیقت می گردد » ۱ .

شیخ ابوالقاسم نصر آبادی گفته : « هر چیز را قوتی است و قوت روح سماع است » ۲ .

از شیخ علی رودباری از معاصرین جنید « پرسیدند از وجد در سماع گفت مکاشفت اسرار است بمشاهده محبوب » ۳ و پرسیدند از سماع گفت :

۱ - تصوف، تألیف پروفیسور عباس مهرین، ترجمه آقای مهرداد مهرین صفحه ۳۹ .

۲ - تاریخ تصوف دکتر غنی صفحه ۳۹۴ - تذکرة الاولیاء عطار جلد دوم صفحه ۲۶۶ .

۳ - تذکرة الاولیاء ، جلد دوم صفحه ۲۴۱ - تاریخ تصوف دکتر غنی صفحه ۳۹۴ رساله قشیریه .

« من راضیم بدانکه از سماع سر بسر خلاص یابم گفتند چگویی در کسی که از سماع ملاحی چیزی بشنود گوید مرا حلالست که بدرجه ای رسیده ام که خلاف احوال در من اثر نکند گفت آری رسیده است ولیکن بدوزخ »^۱ .
 علی بن عثمان جلابی هجویری در کشف المحجوب آورده :
 « و شیخ من گوید » (رض) السماع زاد المضطربین فمن وصل استغنی عن السماع . سماع توشه بازماندگانست هر که رسید ورا بسماع حاجت نیاید^۲ سعدی در بوستان گفته است :

| | |
|---------------------------------------|-------------------------------|
| مگر مستمع را بدانم که کیست | نکویم سماع ای برادر که چیست |
| فرشته فرو ماند از سیر او | گر از برج معنی برد طیر او |
| قویتر شود دیوش اندر دماغ | و گر مرد لهو است و بازع و لاغ |
| نه هیزم که نشکافدش جز تبر | پریشان شود گل بباد سحر |
| ولیکن چه بیند در آینه کور | جهان پر سماعست و مستی و شور |
| که چو نش برقص اندر آرد طرب | نبینی شتر بر سماع عرب |
| اگر آدمی را نباشد خر است ^۳ | شتر را چو شور و طرب درس است |

جامی در « نفحات الانس » در شرح حال ابوبکر رازی بجلی نوشته که « کسی ابوبکر رازی را گفت که در سماع چه گویی گفت : بس فتنه آمیز است و طرب انگیز خویشان را از فتنه گوشه می دار. گفت نه مشایخ آن کرده اند؟ گفت : دوست پدر آن وقت که وقت تو چون وقت ایشان شود تو همچنان کن »^۴ .

(تاریخچه پیدایش سماع)

بزرگان رادراصل سماع اختلاف است. گروهی چنین گفته اند که اصل سماع از آنجاست که حق سبحانه گفت : الست بر بکم ؛ اول خطابی که از حق شنیدند و خوشترین سماعی آنست که از خدا شنوی چنانکه خوشترین نظری آنست که به دوست نگری با آنکه در سماع لطیفه ای است و آن آنست که خود را به ایشان مضاف کرد تا

۱ - ایضاً تذکرة الاولیاء صفحه ۲۴۰ - الرسالة القشیریة صفحه ۱۵۱ - اللمع صفحه ۲۷۲ .

۲ - کشف المحجوب ، چاپ تهران صفحه ۵۲۹ (افسست) .

۳ - کلیات سعدی چاپ علمی (بوستان ص ۳۰۵) .

۴ - نقل از تاریخ تصوف دکتر غنی ج ۲ - ص ۴۰۰ .

در لذت آن سماع همه واله گشتند و بلی جواب دادند و هم درین فصل گروهی چنین گفته اند که آن خطاب را دو تأویل بود وصال و فراق ؛ سعیدان را وصال و شقیان را فراق . لکن خطاب یکی بود و مبهم بود . چون امر سجود آمد به فعل جدا گشتند لکن از حیرت آن وقت کس خبر نمی دارد که مرا خطاب بر چه وجه بود اکنون که سماع می شنوند تواجد ایشان از شوق و لذت آن سماع اول است چنانکه کسی نیکویی از جایی دیده باشد همیشه گوش او مستمع آن باشد تا چیزی شنود که نشان آن دارد و چشم او نگران آن باشد تا چیزی بیند که اثر آن دارد . و گروهی چنین گفته اند که اصل سماع از آنجاست که گفت :

هولاء فی الجنة و لا ابالی . و آن گروه را که فی الجنة خطاب آمد از لذت و شادی متحیر گشتند و خبر نداشتند اکنون چون سماع پدید آمد امید آن را که مگر خطاب با «فی الجنة» بوده است و بیم آنکه «فی النار» بوده است تواجد پدید می آید . و گروهی گفته اند که اصل سماع از لذت خطاب تکوین است . اول لذتی که به چیزها رسید این خطاب رسید و خطاب لامحاله مسموع باشد . و گروهی چنین گفته اند که سماع نصیب روح است نه آن نفس از بهر آنکه هر چیزی را به چیزی تعلق است مگر روح را که علوی است و به چیزی تعلق ندارد و چون روح به کالبد بنده در آید بمجرد فعل خدا در آید و واسطه در میان نباشد ؛ پس هر وقت سماع شنود آن لذت گرد آوردن وی با شخص او را متواجد گرداند ... چنانکه مرغی وحشی را بینند که در حبسگاه می تپد از بهر شوق وطن تا آنگاه که الف گیرد پس چون هر ساعتی که آواز اجناس خویش بشنود به آن اضطراب باز گردد و گروهی چنین گفته اند که اصل سماع از آنجاست که حق تعالی چون جان را به کالبد آدم علیه السلام فرود آورد آدم عطسه داد خطاب آمد یرحمک ربک . جان آدم بر لذت آن قرار گرفت . اکنون چون سماع پدید آید لذت سماع آن ذکر یاد آید و اضطراب و وجد پدید آید .

و نیز گفته اند که چون یوسف را به چاه انداختند حق سبحانه در چاه ماری بیافرید به آواز خوش تسبیح می کرد تا یوسف را در چاه از لذت آن سماع و وحشت چاه خوش گشت و نیز گفته اند که چون موسی علیه السلام از چیزی متوحش گشتی عصای او خدا را عزوجل تسبیح کردی تا موسی به لذت آن تسبیح انس یافتی و نیز گفته اند که جان آدم علیه السلام که در کالبد او قرار گرفت بانس ذکر او گرفت که

گفت ، الحمد لله و بانس ترحم حق سبحانه که یرحمک ربک و نیز گفته اند چون یونس علیه السلام در شکم ماهی گرفتار گشت آن ماهی را امر آمد که از تسبیح میاسای تا دوست ما غمناک نکردد و نیز گفته اند که در قصه سلیمان علیه السلام که مرغان از زیر سر او باستادندی و تسبیح کردند و او را بلذت سماع آن تسبیح انس بودی و تسبیح دهد نشنید در میان ایشان طلب کردن هدهد را معنی این بود القصة بطولها . اینهمه که یاد کردیم حجت شریعت است و برین قدر اختصار کردیم و نیز در خبر آمده است که پیغمبر علیه السلام ابو موسی اشعری را گفت چون قرآن می خواند فقد اوتی هذا مزماراً من مزامیر آل داود . و نیز در حدیث تابوت بنی اسرائیل آمده است که سکینه در تابوت ایشان را سماع کردی تا بقوت آن سماع بدشمن جنگ کردند و ظفر یافتندی و در تعاریف خلق سماع را نیز حجت است . ستوری بینی که مانده گشته باشد چون آدمی او را بنوازد بقوت سماع آن نوازنده راه دراز ببرد و طفل بینی که در گهواره می گیرد چون مادر او را بنوازد بقوت آن سماع آرام گیرد و بخسبد و بسیار دیوانگان اند که ایشان را بسماع علاج کنند تا بهش باز آیند اما مجبان را انس سماع سرمایه است و نیز خائفان را لذت سماع تسکین خوف است و نیز خداوندان مصیبت را سماع تهوین مصیبت است و نیز خداوندان شادی را سماع زیادت شادی است و نیز گفته اند تا دوزخیان را دستوری رب خواندن است و جواب می آید لذت آن خطاب و آن جواب راحت است . درد آنگاه تمام شود که جواب آید که : احسنوا فیها و لا تکلمون و نیز گفته اند تا عاصیان در دوزخ اند و بحق را باسم حنان و منان می خوانند اعدا را باین سماع راحت است . چون عاصیان رفتند و لذت سماع از دوزخ منقطع گشت ، بلا آن ساعت تمام گردد ، پس اهل بهشت را در بهشت لذت سلام یکدیگر است که بر یکدیگر سلام کنند و بوقت جان دادن لذت سلام ملائکه است چنانکه خدا می گوید ، الذین تتوفیهم الملائکه طیبین یقولون سلام علیکم و در گور لذت سماع چنانکه در خبر آمده است و نیز لذت سماع برادران است چنانکه خدا می گوید : تحیتهم فیها سلام و نیز لذت سماع ملائکه است چنانکه خدای گوید و الملائکه یدخلونک علیهم من کل باب سلام علیکم و نیز لذت سماع بر گهای درختان و حلقه های درها و کنگرها و کوشکها است چنانکه در خبر آمده است بهشتیان در بهشت باشند ناگاه از زیر عرش بادی بوزد که آنرا باد لطافت خوانند و بر گهای درختان بجنبانند و آوازا پدید آید که هرگز هیچ گوش را آوازی بآن خوشی سماع نکرده باشد . پس

برائے این دیدار رب العزت باشد و نیز لذت سماع قراءت داود علیہ السلام و ادیس علیہ السلام باشد چنانکہ در خبر آمده است کہ بعضی از مفسران گفته اند در قول خدای تعالی کہ می گوید : الذین آمنو و عملوا الصالحات فی روضة یحبرون قیل یحبرون بالسماع اول دل ایشان را بسماع شاد کنند و از این همه بہتر و برتر لذت سماع خداوند است جل جلالہ . چنانکہ می گوید : سلام قولاً من رب رحیم . ابو زرعه طاهر از پدرش ابی الفضل الحافظ المقدسی نقل کرد و گفت : خبر داد ما را ابو منصور محمد بن عبد الملک مظفری در سرخس از عبد العزیز بن صہیب از انس گفت : نزد رسول (ص) کہ جبرئیل وارد شد و گفت :

یا رسول اللہ فقراء امتت نصف روز (کہ آن پنجاه ہزار سال است) پیش از اغنیاء وارد بہشت می شوند پس رسول (ص) شادمان شد و گفت :

آیا میان شما کسی هست کہ برای ما بخواند ؟ عربی از میان جماعت چنین خواند :

قد لست حیة الهوی کبدی فلا طیب لہا ولا راقی
الا الحبيب الذی شغفت بہ فعندہ رقیتی و نریا قی

پس رسول (ص) بتواجد درآمد بطوری کہ ردایش ازدوش فرو افتاد . پس از آن معاویہ گفت چه نیکوست بازی شما ! حضرت فرمودند : آری . کسی کہ هنگام شنیدن نام حبیب بوجد در نیاید بزرگ نیست . آنکاه ردا را بہ چهار صد پارہ کرد ، البتہ این حکایت دستاویز خوبی از برای صوفیہ می باشد ولی غیر از این مورد چیز دیگری کہ بر سماع دلالت کند از پیغمبر نقل نشده است . سری سقطی نیز در صحت این حکایت تردید دارد . واللہ اعلم .

شوشکاد علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

باب رقص و خرقہ دریدن

«پارہ کردن خرقہ» و «دریدن جامہ» و «پیرهن دریدن» و «کندن خرقہ» و «دورانداختن خرقہ» و خرقہ از سر بدر آوردن کہ بہدو فور ذکر آن در اشعار صوفیہ دیدہ میشود عبارت ازین است کہ چون صوفی در حال رقص و غلبہ شور و وجد و آشفتگی پشت پا بدنیا زده و سردست بر کائنات می افشاندہ جامہ پارہ می کردہ و بطرف نوازندگان و خوانندگان یا در جمع حضار می انداختہ بموجب آداب مخصوصی در بین آنها قسمت می شدہ و از آثار متبرکہ بشمار می رفتہ کہ غالباً در بین مریدان خرید و فروش می شدہ است .

۱ - عوارف المعارف بضمیمہ جلد دوم احیاء العلوم صفحہ ۱۴۰ .

۲ - تاریخ تصوف دکترا غنی جلد دوم صفحہ ۴۰۱ .

علی بن عثمان جلابی در «کشف المحجوب» گوید: ۱

«بدانکه اندر شریعت و طریقت مرقص را هیچ اصلی نیست از آنج آن لهُو بود و با تفاق همه عقلا چون بجد باشد و چون بهزل بود لغوی و هیچ کس از مشایخ آنرا نستودست و اندر آن غلو نکرده و هر اثر که اهل حشو اندران بیارند همه باطل بود و گروهی اصل آن را منکر شدند و در جمله پای بازی شرعاً و عقلاً زشت باشد از اجهل مردمان و محال بود که افضل مردمان آن کنند. اما چون خفتی مردل را پدیدار آمد و خفقاتی بر سر سلطان شود وقت قوت گیرد حال اضطراب خود پیدا کند و ترتیب و رسوم برخیزد آن اضطراب که پدیدار آید نه رقص باشد و نه پای-بازی و نه طبع پروردن که جان گداختن بود و سخت دور افتد آن کس از طریق صواب که آنرا رقص خوانند.» سپس در «باب الخرق» گوید: «بدانک خرقه کردن جامه اندر میان این طایفه معتادست و اندر مجسمهای بزرگ که مشایخ بزرگ (رض) حاضر بودند این کرده اند و من از علما دیده ام گروهی که بدان منکر بودند و گفتند که روا نباشد جامه درست پاره کردن و آن فساد بود و این محالست فسادی که مراد از آن صلاح باشد سهل بود» ۲

اگرچه جامه خرقه کردن در طریقت اصلی ندارد ولی چنانچه اندر سماع مستمع را غلبه ای پدید آید بطوری که خطاب از او برخیزد و بی خبر شود معذور باشد و خرقه سماعی بردو گونه است: یکی مجروح و دیگری درست. جامه مجروح را یا بدوزند و بدرویشی دیگر دهند و یا برای تبرک آنرا پاره پاره کنند و قسمت نمایند. اما در مورد جامه درست باید دید که مراد آن درویش مستمع که جامه بیفکنده چه بوده است؟ آیا بسوی قوال افکننده و یا بسوی جماعت؟

که در هر دو صورت با آن تعلق دارد ولی چنانچه بی مراد افتاده باشد بستگی بحکم پیر دارد تا چه فرمان دهد؛ مشایخ درین باب اختلاف دارند و بیشتر آنان گویند قوال را باشد بر موافقت قول پیغمبر ص: «من قتل قتیلا فله سلبه» ۳. امام محمد غزالی درین باب گوید:

«اگر کسی که از خویشتن حالتی اظهار نمی کند رقص کند یا بتکلف خویشتن بگریستن آرد، روا بود، و رقص مباح است، که زنگیان در مسجد رقص می کردند که عایشه بنظاره شد. رسول گفت - علیه السلام - «یا علی، تواز منی و من از تو».

۱ - کشف المحجوب صفحه ۵۴۱.

۲ - کشف المحجوب ص ۵۴۳.

۳ - همان کتاب ص ۵۴۴.

از شادی این رقص کرد . چندبار پای بر زمین زد چنانکه عادت عرب باشد که در نشاط شادی کنند و با جعفر گفت : « تو بمن مانی بخلق و خلق » وی نیز از شادی رقص کرد و زیدبن حارثه را گفت : « تو برادر و مولای مایی » رقص کرد از شادی پس کسی که می گوید که این حرام است خطا می کند بلکه غایت این آنست که بازی باشد و بازی نیز حرام نیست و کسی که بدان سبب کند که تا آن حالت که در دل وی پیدا می آید قوی تر شود آن خود محمود بود .

اما جامه دریدن با اختیار نشاید ؛ که این ضایع کردن مال بود اما چون مغلوب باشد روا بود اما آنکه صوفیان جامه خرقة کنند با اختیار و پاره ها قسمت کنند گروهی اعتراض کرده اند که این نشاید و خطا کرده اند . که کرباس نیز نشاید که پاره کنند تا پیراهن دوزند ولیکن چون ضایع نکنند و برای مقصودی پاره کنند روا باشد همچنین چون پاره ها چهار سو کنند برای آن غرض تا همه را نصیب بود بر سجاده و مرقع دوزند روا باشد که اگر کسی جامه کرباسی را بصد پاره کند و بصد درویش دهد مباح بود چون هر پاره ای چنان باشد که بکار آید ،^۱ شهاب الدین سهره وردی در « عوارف العارف » پیرامون آداب خرقة کردن جامه و تقسیم آن مطالبی نقل کرده که با اندک تفاوتی از کتاب (کشف المحجوب) هجویری نقل کرده ایم .

نجم الدین دایه در « مرصاد العباد » درین باب گوید^۲ :

« پس هر قول که از قوال شنود در کسوت صوتی خوش و وزنی از آن قول و ذوق خطاب الست بر یکم یابد و بدان صوت و وزن جنبش شوق سوی حق پدید آورد آخر کم از شتری نیست که بصوت خوش حدای جنبش سوی وطن مألوف و مرعی معروف خود پدید آورد چنانکه گفته اند : نگاه علوم انسانی و مطالعات فلسفی

احن و للا نضاء بالغور حنة
و تصبوا الی رندا لحمی و عراره
و من این تدری ما العرار من الرند

بدان وزن موزون مرغ روحانیت قصد مرکز اصلی و آشیان حقیقی کند و چون خواهد که در پرواز آید قفس قالب که مرغ دروی مقید است مزاحمت نماید چون ذوق خطاب یافته است مرغ روح آرام نتواند گرفت در اضطراب آید خواهد که قفس قالب بشکند و با عالم خویش رود ؛

آن بلبل محبوس که جان دارد نام
دستش بشکستن قفس می نرسد

۱ - (کیمیای سعادت ، چاپ دوم صفحه ۳۸۷) رساله قشیریہ صفحه ۱۸۵ -

احیاء العلوم جلد دوم چاپ مصر صفحه ۲۲۸ .

۲ - مرصاد العباد صفحه ۲۰۵ .

قفس قالب به تبعیت در اضطراب آید رقص و حالت عبارت از آن اضطراب است .
 رقص آن نبود که هر زمان برخیزی بی درد چو گرد از میان برخیزی
 رقص آن باشد کزد و جهان برخیزی دل پاره کنی وز سر جان برخیزی
 عزالدین محمود کاشانی در « مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه » آورده ،
 « و همچنانک حرکت در سماع و زعقه باختیار روانیست جامه بر خود پاره .
 کردن باختیار نه از سر غلبه حال و سلب تماسک و تماثلک بطریق اولی روان باشد .
 درین صورت هم دعوی حال است بی معنی حال و هم اتلاف مال در (مصباح الهدایه)
 نیز تقریباً همان مطالب کشف المحجوب ، احیاء العلوم ، کیمیای سعادت و عوارف .
 المعارف تکرار گردیده است . حکایتی که در عوارف المعارف هم آمده از این کتاب
 نقل می گردد :

« حکایت است که وقتی میان فقها و صوفیان در دعوتی بنیسا بور اتفاق افتاد
 و شیخ فقها ابو محمد جوینی^۱ بود و شیخ صوفیان ابوالقاسم قشیری^۲ .
 صوفی ای در سماع از غلبه وجد القای خرقة کرد و چون صوفیان از سماع
 فارغ شدند آن خرقة را تقسیم کردند ابو محمد جوینی روی ببعضی فقها کرد و
 آهسته گفت : هذا سرف و امناعة للمال . ابوالقاسم قشیری این شنید و هیچ نگفت
 تا قسمت تمام شد . آنکاه خادم را بخواند و گفت بنکر تا درین جمع سجاده ملعم
 که دارد و آنرا حاضر کن . چون حاضر کرد یکی را از اهل خیرت و بصارت بخواند
 و گفت این سجاده را در مزاد بچند بخرند ؟ گفت بدیناری . گفت اگر پاره بودی
 چند ارزیدی ؟ گفت نیم دینار . آنکاه روی بمحمد جوینی کرد و گفت . هذا لا یسمی
 امناعة المال »^۳ .

در پایان این مبحث چند بیت از شاعران معروف را که در همین باب سروده
 اند نقل می کنیم :

عبدالرافع هروی (شاعر اواخر قرن ششم) گوید :

۱ - شیخ ابو محمد عبدالله بن محمد بن حیویه ملقب بر کن اسلام پدر امام -
 الحرمین ابوالمعالی جوینی .

۲ - استاد ابوالقاسم قشیری (عبدالکریم بن هوازن نیشابوری ملقب به
 زین الاسلام) .

۳ - صفحه ۲۰۰ مصباح الهدایه چاپ استاد همایی (حواشی این صفحه نیز
 باختصار از همان کتاب نقل گردیده است) .

بوسد بعشق زهره زهرا ترا ستان در رقص برزنی چو توهموار آستین^۱
ابوالمکارم مجیرالدین بیلقانی (متوفی حدود ۵۸۶) در قصیده‌ی گوید،
خرقه مجروح کنند از سر حالت گل و صبح
کاین بر آن عاشق و آن بردم این مفتتنست^۲

سعدی در بوستان گوید،

ندانی که شوریده حالان مست گشاید دری بر دل از واردات
چرا بر فشاندند در رقص دست؟ فشاند سر دست بر کاینات
که هر آستینیش جانی دروست... که عاجز بود مرد با جامه غرق^۳
همو در غزلی گفته،

می گوید و جان برقص می آید
خوش می رود این سماع روحانی^۴
شیخ فخرالدین عراقی گوید،

چو در سماع، عراقی حدیث دوست شنید

به جای خرقة بقوال جان توان انداخت^۵

حافظ در همین باب گفته،

ما چرا کم کن و باز آ که مرا مردم چشم خرقة از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت^۶
همو گفته است،

در سماع آیی و زسر خرقة بر انداز و برقص

ورنه با گوشه رو و خرقة ما در سر گیر^۷

(ناتمام)

رتال جامع علوم انسانی

- ۱ - تاریخ ادبیات در ایران (آقای دکتر صفا ج ۲ ص ۷۱۷) .
- ۲ - همان کتاب ص ۷۲۴ .
- ۳ - کلیات سعدی چاپ علمی ص ۳۰۶ ۴ - ایضاً کلیات سعدی ص ۶۸۴ .
- ۵ - دیوان عراقی ص ۱۴۳ ۶ - دیوان حافظ (قزوینی) ص ۱۴ .
- ۷ - ایضاً همان کتاب ص ۱۷۴ .